

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)  
۲۳ اکتوبر ۲۰۲۳

## بهبانهای تئوریک برای حمایت از سرکردگی امپریالیسم امریکا در جهان تک قطبی

تشدید تضادهای امپریالیستی در جهان که اشکال متنوعی به خود گرفته است، از جمله خودش را در بحران اوکراین نشان می‌دهد که امپریالیسم غرب به سرکردگی امریکا تلاش دارد با گسترش دامنه نفوذ ناتو به سمت شرق، رؤیاهای امریکائی آقای «توماس وودرو ویلسون» (Woodrow Wilson) رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۱۸ برای تنظیم نظم جهانی در بعد از جنگ جهانی اول را بدون روسیه یکپارچه و قدرتمند متحقق کند. امریکا همین سیاست توسعه‌طلبانه را توسط «زبیگنیف برژینسکی» (Zbigniew Brzezinski) مشاور امنیتی امریکائی پولندی تبار به نحو جدیدی ارائه داد، مبنی بر این که برای نابودی روسیه و فروپاشی کنونی آن باید راه ارتباط روسیه به اروپا از طریق اوکراین را بست، سیاست «کمربند جاده» چین را برای نفوذ به اروپا مسدود کرد و پیمان ناتو را در منطقه قفقاز برای قطع راه‌های ارتباطی روسیه به ایران، هند، چین و بسیاری ممالک جهان مستقر ساخت. این راهکار «زبیگنیف برژینسکی» امروز در دستور کار بوده و در حال اجرائی شدن است که در ایران متأسفانه با سیاست متزلزل گردش به شرق، سیاستی که به نفع منافع ملی و آینده ایران در جهان چندقطبی آینده است، با تأخیر و بی‌ارادگی به صورت سلانه سلانه و لنگان لنگان در حال پی‌گیری است. سیاست خارجی ایران به صورت مزمن غرب‌نگر است و هنوز هم به جای تعقیب سیاست پی‌گیرانه گردش به شرق و آنهم متکی بر اراده روشن سیاسی و به راه انداختن دالان‌های تجاری، اقتصادی، ستراتیژیک شرق به غرب، شمال به جنوب، جنوب غربی به شمال شرقی، هم‌سیاسی خود را برای مصرف داخلی و دهن کجی به چین و روسیه مصروف داشته و مشغول سیاست یکی به نعل و یکی به میخ زدن است. این امر ناشی از دستان ناپاک در وزارت امور خارجه غرب‌زده ایران است. خرابکاری و تخریب اصلاح‌طلبان در امر تحقق این سیاست در عمل، همراه با انتقادات تند چین‌ستیزانه و روس‌هراسانه در تبلیغات، مبنی بر بزرگنمایی اتهاماتی نظیر دور زدن ایران، خنجر فروکوفتن به پشت ایران و... می‌باشد تا هم با تخریب و هم با ایجاد فضای مسموم، ادامه غارت و استعمار سنتی غرب در ایران را توجیه کنند و جاده ابریشمی تهران-کانادا را از صمیم قلب بسازند. پیدایش دنیای چندقطبی امری است که تأمین کننده استقلال ایران در نظم آتی جهان خواهد بود. پیروزی غرب بر روسیه امپریالیستی با سرزمین وسیعی که در دست دارد، امپریالیسم غرب را بر منابع عظیمی از انرژی و مخازن و معادن مواد اولیه، مزارع بی‌کران، منابع آب، جنگل و سرزمین‌های نامکشوفه در

جهان مسلط می‌سازد که حتی نقش مهمی در توازن محیط زیست در جهان بازی خواهد کرد. تسلط بر روسیه تسلط بر آسیای میانه، و استیلا بر چین امپریالیستی، هند، اندونزی و... است که به عنوان نیروی اقتصادی و سیاسی نوظهور سر برآورده اند. پس روشن است که جنگ اوکراین یک جنگ منزوی، منفرد که مربوط به تنها کشور روسیه و یا جنگ میان امپریالیستی باشد، نیست بلکه تا حدود زیادی سرنوشت جهان بعد از نظام کنونی به آن گره خورده است. سرنوشت جنگ روسیه در اوکراین ترسیم خطوط کلان و تعیین خصلت عمومی تحول جهان کنونی و آتی است.

این وضعیت نمی‌تواند به موضع‌گیری‌های سیاسی در جهان منجر نشود. نیروهای طبقاتی و ممالک غارت‌گر جهان از هم اکنون دندان‌های خویش را برای تکه پاره کردن جهان و کسب سهم بیش‌تر از وضعیت آتی تیز کرده‌اند. به همین جهت بلوک‌بندی‌های سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی به وجود آمده که در این زورآزمایی بتوانند به پیروزی دست پیدا کرده و در رقابت جهانی جا نمانند.

این وضعیت موجب شده است که چپ‌های امریکائی نیز راهی میدان شوند و تلاش کنند غارت امپریالیسم امریکا و جهان تک‌قطبی را از نظر تئوریک توجیه کرده و جهت حمله روانی و تبلیغاتی خویش را علیه روسیه و حفظ وضع موجود از منظر «چپ» قرار دهند. جنگ در تمام عرصه‌ها حتی نظری، تئوریک، روانی، معنوی، تبلیغاتی مغلوبه شده است.

چپ‌های امریکائی به روسیه حمله می‌کنند که تئوری نفی جهان تک‌قطبی آنها بی‌معناست، زیرا جهان هرگز تک‌قطبی و «اولترا- امپریالیستی» (به معنی: فراسو، در ماوراء، مافوق، در سوی دیگر- توفان)، نبوده و همیشه چند قطبی بوده است و لنین از نظر تئوری در کتاب «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری»، مُبدع این تئوری را که «کارل کائوتسکی» (Karl Kautsky) بوده به نقد کشیده و ابطال تئوری «اولترا- امپریالیسم» وی را اعلام کرده است. آنها با ریاکاری «تک قطبی» را همدریف مفهوم «اولترا- امپریالیسم» جا می‌زنند و به این ترتیب ما به زعم آنها با واقعیت روشن و غیرقابل انکاری به عنوان سرکردگی جهانی امریکا در جهان روبه رو نبوده، نیستیم و نخواهیم بود؟! بهتر از این نمی‌شود از سلطه و استیلا امریکا بر جهان دفاع کرد و امپریالیسم امریکا را بی‌آزار جلوه داد و در کف حمایت خویش گرفت. «کائوتسکی» با نظریه‌اش در مورد «اولترا- امپریالیسم» معتقد بود: «از نظر صرفاً اقتصادی نمی‌توان این امر را امکان ناپذیر دانست که سرمایه‌داری مرحله جدید دیگری را هم بگذراند که در آن سیاست کارتل‌ها را به عرصه سیاست خارجی بسط دهد و به بیان دیگر مرحله‌ای را به نام اولترا- امپریالیسم بگذراند. مرحله اولترا- امپریالیسم یعنی مرحله فراسوی امپریالیسم یا اتحاد امپریالیسم‌های سراسر جهان به جای مبارزه آنها علیه یک دیگر، مرحله موقوف شدن جنگ‌ها در نظام سرمایه‌داری، مرحله بهره‌کشی مشترک از جهان توسط سرمایه ملی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده است.» (تکیه از توفان)

این سخن به زبان ساده این بود که امپریالیست‌ها در رقابت با هم سرانجام به یک انحصار واحد فراملی جهانی و فراسوی امپریالیسم کنونی می‌رسند که در طی آن صلح و آرامش در جهان برقرار شده، جنگ‌ها و رقابت‌ها برای تقسیم جهان از بین می‌روند و به پایان تاریخ نزدیک می‌شویم. آنها تقسیم و غارت جهان را بین خودشان برادرانه حل می‌کنند. پوچی این سخنان که در تأیید امپریالیسم و استعمار و غارت جهان است بر هیچ انسان عاقلی پوشیده نیست. بیش از گذشت یک قرن از وجود امپریالیسم و دو جنگ جهانی و جنگ‌های آزادیبخش ضد امپریالیستی و نیابتی، ابطال این ثرّهات را در تجربه و عمل نشان داده است.

لنین در رد نظریات «کائوتسکی» می‌افزود: «کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا می‌سازد و الحاق‌طلبی را سیاستی که سرمایه مالی آن را «مرجع می‌شمارد» تفسیر می‌کند و سیاست بورژوائی دیگری را که گویا می‌تواند بر

همان پایه سرمایه مالی وجود داشته باشد، در نقطه مقابل آن می‌گذارد. نتیجه آن می‌شود که گویا انحصارها در عرصه اقتصاد می‌توانند با شیوه عمل غیرانحصاری و فارغ از زورگویی و استیلاگری در عرصه سیاست همساز باشند». (تکیه از توفان)

اما این نوع مبارزه پیشنهادی علیه سیاست تراست‌ها و بانک‌ها این پایه‌های اقتصادی امپریالیسم به قسمی که دست به ترکیب پایه‌های اقتصاد تراست‌ها و بانک‌ها نخورد، چیزی جز رفرمیسم و پاسیفیسم بورژوائی نیست و چیزی جز آرزوهای ساده‌دلانه و بی‌آزار از کار در نمی‌آید و فقط خاک پاشیدن به چشم مبارزان است. نادیده انگاشتن تضادهای موجود و فراموش کردن مهم‌ترین آنها به جای شکافتن و نمایاندن تمام ژرفای این تضادها تا بتواند رامگشای مبارزه ضدامپریالیستی باشد، تنها خدمت به امپریالیسم و آرایش صلح‌جوئی و «غیرارتجاعی و تجاوزکارانه» بودن این پدیده است.

ایراد به تئوری «اولترا- امپریالیسم» در این است که دیالکتیک را نمی‌فهمد و درک نمی‌کند حرکت و مبارزه تضاد جهت تحول تاریخ و طبیعت را تعیین می‌کنند و نه سکون. رقابت است که نقش قاطع دارد و نه تئانی که محصول تناسب قواء بین دو جنگ می‌باشد. «کائوتسکی» اصل ناموزونی رشد سرمایه‌داری و تحولش را به امپریالیسم نفهمیده است. شرایط عینی، ذهنی نیست و دلخواهی تعیین نمی‌شود و همواره طوری است که رشد و تقویت ممالک جهان در شرایط یکسان انجام نگرفته و عوامل متعددی از جمله اختراعات، فن‌آوری‌های جدید، بحران‌های اقتصادی، محیط زیستی، وضعیت ژئوپلیتیکی، اپیدمی، تأثیرات متقابل غیرقابل محاسبه در جهان، می‌تواند فرصت‌های رشد یک دسته‌بندی در مقابل دسته دیگر را افزایش دهد و این حرکت غیرقابل انکار تاریخ جنگ‌ها و رقابت امپریالیست‌ها تا کنون با یکدیگر بوده است.

لنین با تشریح این منطق دیالکتیکی می‌آورد: «ضمناً سخنان بی‌محتوای کائوتسکی در باره اولترا- امپریالیسم مشوقی است برای یک فکر عمیقاً خطا و مساعد به حال مدافعان امپریالیسم در باره این که گویا تسلط سرمایه مالی از شدت ناموزونی و تضادهای درون اقتصاد جهانی می‌کاهد و حال آن که در واقعیت امر این تسلط بر شدت آنها می‌افزاید» و با «حال افسانه‌پردازی ساده‌لوحانه کائوتسکی را در باره اولترا- امپریالیسم «مسالمت‌آمیز» با این واقعیت یعنی با تنوع عظیم وضع اقتصادی و سیاسی، با تفاوت فاحش میان سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره و با مبارزه شدید میان دول امپریالیستی مقایسه کنید. مگر این- تلاش ارتجاعی یک خرده‌بورژوازی مرعوب برای گریختن از واقعیت ترسناک نیست؟ مگر کارتل‌های بین‌المللی که در نظر کائوتسکی نطفه‌های «اولترا امپریالیسم» می‌نمایند... نمونه‌ای از تقسیم و تقسیم مجدد جهان و گذار از تقسیم مسالمت‌آمیز به تقسیم غیرمسالمت‌آمیز و بالعکس را به ما نشان نمی‌دهند؟ مگر سرمایه مالی امریکائی و غیره که سراسر جهان را با شرکت آلمان، مثلاً در سندیکای بین‌المللی ریل یا در تراست بین‌المللی کشتی‌رانی بازرگانی، به شیوه مسالمت‌آمیز تقسیم کرده بود، اکنون بر پایه تناسب جدید نیروها که از طرق کاملاً غیرمسالمت‌آمیز تغئیر مئیابد، به تقسیم مجدد جهان مشغول نیست؟» (همه جا تکیه از توفان).

تئوری «اولترا- امپریالیسم» را یاران اوکراین و غرب برای حفظ وضع موجود ساخته‌اند تا چنین جلوه دهند که جهان هرگز تک‌قطبی نبوده است و مبارزه برای بنای جهان چندقطبی دروغی بیش نیست، ساخته و پرداخته مغز معیوب «ولادیمیر پوتین» و «شی جین پینگ» بوده و حمایت از امپریالیسم روسیه محسوب می‌شود. این ادعا از نظر تئوریک چون حرکت و تضادها را نمی‌بیند و به سکون تکیه دارد، همانگونه که اشاره کردیم سر تا پا خطاست. امپریالیست‌ها همیشه در نبرد رقابت سرمایه‌دارانه انحصاری پدید آمده و دائماً در مبارزه با یکدیگر به سر برده‌اند. این مبارزه بدون وقفه بوده و برای تسلط بر جهان و نظارت بر سایر رقباست که متاثر از توازن توان و نیروهای آنها همواره متغئیر

است. امپریالیست‌ها در میان خود برای کسب رهبری و نفوذ بیشتر به رقابت مشغولند و قوای نظامی خویش را تقویت نموده و جنگ می‌آفرینند و میلیون‌ها انسان را در خدمت منافع استعماری و غارت‌گرانه خود می‌کشند، و جا عوض می‌کنند، ولی این امر تناقضی با تلاش آنها برای این که سرکردگی جهان امپریالیستی را در مبارزه با رقیب تضعیف شده در دست بگیرند و به صورت امپریالیسم متفوق درآیند ندارد. تمام تاریخ سرمایه‌داری و امپریالیسم گواه این ادعای ماست. سرکردگی امپریالیسم در دوره‌ای با امپریالیسم بریتانیا و تسلط لیر- استرلینگ و اکنون با امریکا با تسلط دلار است. ولی دارا بودن سرکردگی سیاسی و قدرت اقتصادی هنوز به مفهوم «اولترا- امپریالیسم» بودن بریتانیا در گذشته و یا امریکا در حال حاضر و یا پایان عمر امپریالیسم نیست. این سرکردگی محصول تناسب زور و نیروی مشخص در دورانی مشخص، گذرا و محصول رقابت و تشدید تضادهای میان امپریالیستی و مبارزه طبقاتی است و جای خود را با تغییر تناسب قوای امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان تغییر می‌دهد.

بحث بر سر حقانیت امپریالیسم، خوب و بد نیست. بحث بر سر تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. آیا فروپاشی امپریالیسم فرانسه در آفریقا به نفع رشد و پیشرفت ممالک آفریقائی می‌باشد یا مصلحت ایجاد می‌کند وضع به صورت فعلی باقی بماند؟ می‌بینیم که ملت‌های آفریقا آن را تأیید نمی‌کنند. آیا تضعیف جهان تک‌قطبی، جهان امپریالیستی به سرکردگی و تفوق امپریالیسم امریکا که اوامر خود را با تبختر به جهان دیکته کرده و سایه شوم خود را عفریت‌وار بر جهان گسترده است به نفع خلق‌ها، انکشاف مبارزه طبقاتی، رشد جنبش‌های رهائی‌بخش و توسعه، استقلال و فراهم کردن فرصت و زمینه مادی لازم برای استفاده از شرایط پدید آمده این ممالک است یا نیست؟ حتما هست. حضور چند امپریالیسم کوچک و بزرگ که در رقابت و تبانی مستمر با یکدیگر قرار دارند و جای تفوق و برتری خویش را ضرورتاً تعویض می‌کنند، نفی روشن تئوری «اولترا- امپریالیسم» آقای «کائوتسکی» است ولی این امر، اصل این واقعیت که شرایط مشخص همواره درجه تناسب قوا و قدرت‌های گوناگون را به تفاوت میان امپریالیست‌ها تقسیم کرده است، نفی نمی‌کند.

آیا فروپاشی امریکا، قدرت مالی جهانی وی، به نفع صلح جهانی، بشریت و رهائی ملی است؟ آیا دلارزدائی راه توسعه کشورها را می‌گشاید که دیگر حاضر نیستند بار تورم امریکائی، هزینه‌های جاسوسی، تروریسم، تخریب، جنگ، پایگاه‌های نظامی را به دوش خود بکشند و یا به ضرر کشورهاست؟ در اینجا بحث بر سر سیاست و نتایج عملی اقتصادی آن در جهان است. نه بریتانیا در گذشته و نه امریکا در حال حاضر و چه بسا چین در آینده، نمی‌توانند «اولترا- امپریالیسم» باشند و جهان تک‌قطبی و برتری یک امپریالیسم، نفی جهان واقعیت، جهان تک‌قطبی امریکائی به بهانه رد تئوری «کائوتسکی» نیست. امپریالیسم امریکا حتی ناچار است برای حفظ برتری خود و ارتقاء بخت موفقیتش سایر امپریالیست‌ها را که با آنها در تضاد و رقابت است با خود همراه کند در غیر این صورت در این نبرد تعیین کننده بخت و زمان سقوطش کاهش مینماید.

در جنگ جهانی دوم حتی سوسیالیسم با بخشی از امپریالیسم- امپریالیسم بریتانیا- که تا آن زمان امپریالیسم متفوق در جهان بود - بدون آنکه لباس تئوری «اولترا- امپریالیسم» را به تن کرده باشد و بدون آن که دو نظام سوسیالیسم و سرمایه‌داری ادغام شوند- از نظر سیاسی متحد شد و در مقال امپریالیست‌های رشد یابنده‌ی رقیب نظیر آلمان، ایتالیا، ژاپن که حضور داشتند و به جنگ «اولترا- امپریالیسم» تک‌قطبی بریتانیا رفته بودند و سهم خود را از غارت جهان طلب می‌کردند قدا برافراشتند. بعد از جنگ جهانی دوم بریتانیا افول کرد و دو قدرت جهانی، دو اردوگاه در نظم جهانی مستقر شدند که با تئوری «اولترا- امپریالیسم» این تحریف‌کنندگان مفهوم جهان تک‌قطبی، این مدافعان جدی «چپ» امپریالیسم در تناقض است. این وضعیت تا فروپاشی شوروی سوسیال‌امپریالیستی ادامه داشت و از آن زمان با فرمان

جرج بوش پدر در حمله نظامی به عراق نظم نوین جهانی اعلام شد که دیگر باید همه چیز بر اساس میل و سلیقه امریکا شکل می‌گرفت. نه امپریالیست‌ها از بین رفته بودند و نه در دنیای تک‌قطبی فقط یک امپریالیسم موجود بود. در زمان تفوق امپریالیسم امریکا در جهان نیز که از نظام تک‌قطبی صحبت می‌شد، نمی‌شد از «اولترا- امپریالیسم» امریکا صحبت کرد و مدعی شد که همه امپریالیست‌ها در حلقوم امریکا هضم شده‌اند و دیگر وجود خارجی ندارند و جهان از مرز جنگ‌های امپریالیستی گذشته و به صلح پایدار دست پیدا کرده است. جهان تک‌قطبی مانند روز روشن در مقابل چشمان ما وجود دارد و عمل می‌کند و ربطی به تئوری «اولترا-امپریالیسم» نداشته و باید این توازن قوا را به نفع خلق‌ها و زحمتکش‌ان جهان برهم زد. اکنون زمان آن فرا رسیده است.